



خدا میخواهد با مردم باشد. خدا میخواهد در زندگی شما دخیل باشد و از شما نیز میخواهد تا در برنامه های او دخیل باشید. بیشتر از آن، بارها و بارها در کتاب مقدس می خوانید که خدا میخواهد با مردم غذا بخورد، این محل صمیمیت و نزدیکی در کتاب مقدس است.

کتاب عهد عتیق

در عهد عتیق ما خواسته قلبی خدا را می خوانیم. او میخواهد با قوم خود باشد و با آنها عهد ببندد. خدا انتخاب می کند که با افرادی که او را دوست دارند ارتباط برقرار کند. در این عهد و پیمان، قوانین و احکامی وجود دارد که در آنها وعده های او با آنها گره خورده است.

(خروج ۲۴: ۹-۱۱)

عهد جدید

در عهد جدید، این الگو به همین صورت آغاز می شود: عیسی در وعده های غذایی قلب خود را به اشتراک می گذارد. عیسی توضیح می دهد: شاگردان افرادی هستند که از عیسی پیروی می کنند. می خواهند شبیه او شوند و آنچه را که او به آنها می آموزد از روی عشق به استادشان انجام دهند.

شاگردان بیشتر از بسیاری دیگر از تجربیات عیسی می شنوند، زیرا آنها آنچه را که عیسی موعظه و دستور داده است با تمام قلب خود انجام می دهند.

عیسی شاگردانش را دوستان می خواند. دوستی، یعنی عشق، اعتماد و فداکاری به یکدیگر.

(یوحنا ۱۳: ۱، ۲؛ یوحنا ۱۴: ۱۵-۱۷، ۲۳)

در عهد عتیق، مردم از قوانین یا شریعت پیروی می کردند. در عهد جدید، شاگردان از عیسی پیروی می کنند که او را دوست دارند. در نتیجه، پدر و عیسی نزد این افراد می آیند و با آنها زندگی می کنند. قوانینی که آنها می توانستند از آن پیروی کنند متفاوت است: آنها می توانستند همانگونه که عیسی عشق میورزید، عشق بورزند.

"شاگردی پیروی از همان عشقی است که عیسی نشان میدهد."

عیسی در حال هموار کردن راه به سوی پدر است

تفاوت دیگری نیز بین عهد عتیق و عهد جدید وجود دارد که خدا با قومش بست. در عهد عتیق، برای نزدیک شدن به خدای مقدس، مراسمی لازم بود. فقط کاهنان اجازه حضور در مکان مقدس خیمه را داشتند و فقط کاهن اعظم گاهی اوقات میتوانست در مقدس ترین مکان خیمه عبادت حضور یابد.

در عهد جدید میخوانیم که عیسی جان خود را میدهد و به عنوان یک بره قربانی میمیرد. پرده معبد پاره میشود. این شاید مهمترین اتفاق تاریخ باشد: عیسی راه را به سوی پدر باز کرد.

(عبرانیان ۱۰: ۱۹-۲۲)

اکلیسیا در حال برگشتن به خانه است

اکلیسیا عبارت از گروهی از مؤمنان اند که گاهی دو یا سه و گاهی صدها نفر با هم جمع می شوند تا خدا را ملاقات کنند. یک داستان قدرتمند کتاب مقدس در مورد برگشتن به خانه "همان پسر ولخرج" است. هر دو پسر در خانه پدری خود زندگی می کردند. هیچ کدام آنها پدرشان را بصورت واقعی نمی شناختند. پسر کوچکتر احساس نمی کرد پدرش را آنقدر دوست دارد که با او بماند. او از خانه می رود، ارث خود را به هدر می دهد، مانند ولگردان سرگردان می گردد و بالاخره به خانه بر می گردد.

پسر بزرگتر آگاه نیست که روزانه به پدرش دسترسی دارد. درسی که عیسی می خواهد بدهد: در خانه با پدر باشید، مورد محبت قرار بگیرید، در حضور او برای آنچه هستید ارزش قائل شوید. شما وارث او هستید. شما مجبور نیستید کاری بخاطر آن انجام دهید، این شما خودتان هستید.

تمرین

آیا واقعاً به خانه نزد خدای پدر آمده‌اید؟ زمان یا دوره ای که این اتفاق افتاد را توصیف کنید. توضیح دهید که این کجا بود، چه افرادی، (در صورتیکه وجود داشته باشند)، در آن درگیر بودند.

آیا شما بیشتر شبیه پسر بزرگتر هستید یا کوچکتر؟ یا از قبل مرتباً بالای دسترخوان او نشسته اید؟

چه مرحله ای را می خواهید بردارید تا به عشق و قدردانی پدر برگردید؟

اگر به خانه نزد پدر برگشته اید، چگونه می‌توانید به دیگران کمک کنید تا همین کار را انجام دهند؟

آیا کلیسا یا اجتماع شما مکانی است که چشمان شما به زندگی ای که روح خدا می خواهد به شما بدهد، باز است؟ این شبیه به چه است؟

درسی که آموختید

دادن چیزی، اگر خودتان آن را دریافت نکرده باشید سخت است. اگر شما به خانه برگشته باشید، مردم نیز از طریق شما نزد خدا به خانه برمیگردند.

